پیکارپامیر
۲۰۱۶/ ۹ /۲۱

وقایع افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱٤ میلادی
(بخش ٦١)

اذیت زنان و دوشیزه گان درخیابانهای شهرکابل

زنان و دوشیزه گانِ افغان درشهرهای کشور، بخصوص در شهرکابل موردِ " مَتلَک "، طعن، فحش و حتاکی های خلافِ اخلاق و سننِ دیرینهٔ مردم افغانستان قرارمیگرفتند. (و میگیرند) این روشهای سخیف وضدِ اخلاقی نه تنها ناشی از بیکاری و بیسوادی نسلِ چندین سال اخیر درکشور میباشد، بلکه غالباً ازموجِ تحریکاتِ تندروان مذهبی و تفکراتِ اخوانی و طالبی غرضِ ارعابِ بیشترِزنان و دختران، بی حرمتی به آنان، کشتنِ استعداد ها و به انزوا کشانیدنِ این نسلِ محروم ِکشور نیزآب میخورد .چنانکه تعدادی از زنانِ شهرِ کابل، به روز بیست و هفتمِ ماه اکتوبر۲۰۱۳م به یک راه پیمایی اعتراضی متوسل گردیده درحالیکه همهٔ آنها لباس نارنجی رنگ به تن کرده بودند، شعار میدادند که **" : زنان را نیازارید. آزار و اذیت را بس کنید. ما مصوونیت میخواهیم .ما هم شهروند هستیم "...**

خبرنگارِبی بی سی (زینب محمدی)، با عده یی اززنان و دوشیزه گانِ ساکن ِشهرِ کابل مصاحبه هایی درموردِ " خیابان آزاری زنان" انجام داده و گوشه هایی ازآنرا بتاریخ ۲۱ ماه آگست ۲۰۱٤م دروبسایتِ خبرگزاری مذکوربه نشررسا نید. برای آنکه سنگینی این روش ِضد اخلاقی بالای شخصیت و روانِ زنانِ کشور بیشترشناخته آید، اینک، همان بخشهای نشرشده را به منظور مطالعهٔ خواننده های عزیز در اینجا درج میکنم :

ناهید محمدی دانشجوی ۲٤ ساله برای خبرنگار بی بی سی چنین گفت " : **هرروز صبح که ازخواب بیدار میشوم تمام دغدغه ام این است که کاش دکانِ سرِ کوچه بسته باشد یا پیرمرد به جای پسرهایش در مغازه باشد. وقتی ازدور چشمم به پسرهای پیرمرد و گلهٔ دوستانش می خورد، باید خودم را کر و کور بسازم. ازشنیدن حرفهای زشت شان خسته شده ام. گرچه شنیدن این حرفها تنها به این کوچه ختم نمیشود و من مجبورم درتمام مسیر ها هر روز این چیز را بشنوم ، اما راستش شنیدن این حرفها درست در آغازِ روز، روزم را خراب میکند "...**

شازیه حیا دانشجوی ۲۰ ساله گفت **" : شش ماه پیش لباسهای عادی و رنگی می پوشیدم؛ اما هر روز َمتلکی می شنیدم. برایم بسیار مشکل بود راه ِکوتاه ِ خانه تا دفتر و تا دانشگاه، راهِ بیست دقیقه ای بود که برایم راهِ چند ساعته معلوم میشد. بسیار تحت فشار بودم و خودم را نا توان احساس میکردم. گاهی شده بود که خسته میشدم و میگفتم خانه می نشینم و بیرون نمی روم. تصمیم گرفتم حجاب کنم. چادرِسیاه و مانتوی بلند سیاه بپوشم، اما مشکل حل نشد و مَتلک ها فقط رنگش فرق کرد. این خیابان آزاریها مانع تحصیل و کارم نشد، اما هنوز هم احساس ترس میکنم و به خصوص وقتی در خیابان ها زن دیگری نباشد، هنوزهم زیر فشارم و روحاً آزار می بینم و اذیت میشوم "...**

فتانه بیات ۲۷ ساله گفت **" : ساعت های هشت شب وقتی که امتحانم در دانشگاه تمام شده بود، بخاطر نیامدن ماشین ِ) وسیلهٔ نقلیه(قراردادی مان، مجبور بودم با دوستم یکجا تاکسی بگیرم وخانه بروم .بعضی های شان هم فحش و نا سزا میگفتند. دوستم بسیار ترسیده بود و میگفت چه کارکنیم؟ اما من یاد گرفتم که در مقابل همچو آدمهایی فقط باید سکوت کرد... رنج آور است ، اما ما باید تحمل کنیم. تسلیم شدن ما سبب ادامه و تشدید این وضعیت برای نسلهای بعدی میشود. مبارزه را باید ما شروع کنیم "...**

فاطمه فیضی ۱۹ ساله گفت **" : ساعت نزدیک یک بود. عجله داشتم وتصمیم گرفتم از میان بُر واز کوچه و پس کوچه خانه بروم. کوچه ها کاملاً خالی بود. از وقتی کابل آمدیم واقعاً نمیدانم خیابان های خالی برایم امن هستند**

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

یا خیابانهای شلوغ. هر لحظه ای که سکوت کوچه شکسته میشد، من لرزه به تنم می افتاد و احساس میکردم مردی به سمتم می آید. صدای پایی را که شنیدم، سرعتم را بیشتر کردم. فضا و هوا سنگین شد و شروع کردم به آیۀ الکرسی خواندن... پسرک جوان شروع به گفتن حرفهای رکیک و زشت کرد، ترسم بیشتر و بیشتر شد. سنگی را از روی زمین برداشتم و سعی کردم به سمت خیابان عمومی بدوم. صدای ماشین و هیاهوی پیاده ها آرامم ساخت و خیالم را راحت کرد. تمام راه سنگ در مشتم بود " .. .

تورپیکی ۵۱ ساله گفت " : **درگذشته وقتی ما جوان بودیم، این چیزها نبود... لباس ها نیم آستین بود، زنها چادرسر نمی کردند، اما هیچ آزار و اذیتی نبود. حالا ما چادر را سر چادر می پوشیم و خود را بقچه پیچ میکنیم، اما اینها نه پیر را می بینند ونه جوان را. زنان را آزار میدهند. برقع هم که به سر داشته باشی، سرِ دست و پایت گپ میزنند و میگویند " چه دستهایی !، چه پا هایی !**

بعضی از مرد های امروزی فراموش میکنند که خود شان هم خواهر و مادر دارند ".

مینا رضایی ۲۵ ساله گفت " : **هوا کمی تاریک شده بود و مجبور بودم تمام کوچۀ طولانی را بدوم و هرچند ثانیه یک بار به پشتِ سرم نگاه کنم. به کوچۀ فرعی خانه که رسیدم، نفَسِ عمیق کشیدم و به نورِ زرد رنگی که از پنجرۀ مسجد می تابید و کوچه را روشن کرده بود، خیره شدم. هنوز تپشِ قلبم آرام نشده بود که سنگینی دستانی را احساس کردم که محکم دور کمرم حلقه زده بود. نمیتوانستم نفس بکشم و میخواستم فریاد بزنم ، اما نمیشد. میدانستم حتا اگرفریاد بزنم و کمُک بخواهم، همسایه ها مرا مقصرمیدانند که چرا زود تر به خانه نرفتم. جُرم ات اینست که مثلِ دیگر اطرافیانت از خانه به مقصدِ کاری بیرون شده و لباس ِدلخواه ات را پوشیده ای. ده سال است که در خیابانهای کابل میگردم و هر روز اینطور حادثات را تجربه میکنم. گاهی شدیداً ناراحت میشوم، اما میگویم فردا برای تو روزی دیگر است ، روزیکه باید بازهم با مشکلات ات مقابل شوی "...**

اینهمه تحقیرها و نا راحتی های زنانِ کشور، علاوه ازسقوط ِمعیارهای عاطفی واخلاقی، ناشی اززرویداد های نا هنجار و جابجایی های منفی فکری، سیاسی و اجتماعی درکشور، درعین حال، بی توجهی، بی اعتنایی وعدم ِمسوولیت پذیری نهاد های دولتی پیرامونِ حقوق انسانی و اجتماعی زنان را نیز به نمایش میگذاشت .

یکی ازدخترانِ افغان، نامه یی درتحتِ اوضاع و شرایطِ نا هنجارِ همین شب و روزِافغانستان نوشته و آنرا درسایتِ انترنتی " خبرگزاری جمهور"، بتاریخ پنجشنبه دومِ ماهِ عقربِ سالِ ۱۳۹۲ خورشیدی به نشر رسا نید که اینک، عینِ نامه را بدونِ هیچگونه دخل و تصرف دراینجا درج میکنیم تا خوانندۀ عزیز عمقِ درد و آرزوی یک دخترِ جوانِ این سرزمین را بهتراز پیش درک نموده و بداند که زنِ افغان در این روزگار، چه وضع و حالی داشته است؟

"انسان بودن آرزوی دیرینه ام است و برای انسان بودنم تلاش میکنم. میخواهم آزادانه تصمیم بگیرم، مستقلانه عمل کنم و به تنهایی به کار هایم رسید گی کنم. رفتن، آمدن، مطالعه کردن و انجام ِهرکاری در زندگی به دست خودم باشد. خودم مالک و صاحبِ زندگی ام باشم. وقتی در جاده ای قدم میزنم، سرم را بالا بگیرم و از اذیت و آزارِ افرادِ مزاحم درامان باشم. آرزویم اینست که کسی به خاطرِ اندام ِزیبا، چشمان ِسیاه، چادرِکوچک و یا لباسِ تنگ و نازکم مزاحمم نشود. آنهایی که شهوتِ شان درچشم شان است، به خاطرِ من به گناه نیافتند. چون من انسان هستم، تعجب میکنم به این که زن از بد حجابی مرد در جامعۀ ما به گناه آلوده نمیشود، اما این فقط مرد است که از بد حجابی زن به گناه آلوده میشود. دیگر میخواهم درهر چهار راه، چندین تکسی بخاطرِ سوار کردنِ من پُشتم را نگیرد و از قیدِ چرندیاتِ افراد در جامعه آزاد باشم. به امید آن روزی هستم که وقتی تصمیم بگیرم، آینده ام را، مسیرم را، شریک زند گی ام را، نوع خانه و موترم را انتخاب کنم و کسی حق نداشته باشد سیاه و سفیدش را برایم تعیین کند. میخواهم از دیدنِ صورتم کسی بی آبرو نشود و از پوشیدنِ لباسِ دلخواهم کسی لذت نبَرد وکسی مرا مایۀ ننگ وشرم و بدبختی اش عنوان نکند و دیگر به ناقص العقل بودنم درجامعه، مشهورنباشم. اما دریغا که رسیدن به آرزو هایم خیلی مشکل است . میخواهم دیگر زن نباشم ! اما به مرد بودنم هم افتخار نمی کنم. فقط انسان بودن به معنای واقعی اش آرزویم است . من زنم و طعم ذره ذره ی این حقارتها و مظلومیت ها را با حلقومم می چشَم . من زنم و فریادِ مظلومانۀ زنان کشورم را با گوشِ دل میشنوم. زنم و جیغ زدن و فریاد کشیدنِ این مرد ِنمک نشناس را میشنوم که اگر از وقتِ خوردن و نوشیدن اش لحظه ای دیر شد، دنیا را سرِ خانم یا دختر و خواهرش خراب میکند. میدانم که

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

چگونه یوغِ استعمارِ برخی ها بر گردنِ زنان گذاشته شده است، زنانی که به جُرمِ بیرون رفتن ازخانه، سرشان بُریده میشود. من زنم و ازتمامِ مردانِ تمامیت خواه متنفرم که میخواهند از زن بعنوان پُلی برای ترقی و پیشرفتِ خود استفاده کنند. من زنم و صدای شکسته شدنِ دلِ دخترانی که از مکتب و دانشگاه و زنانیکه از اشتغال و فعالیت منع میشوند را می شنوم. من زنم و از مرد بودن هم احساسِ افتخار نمیکنم . به امید آن روز که فقط انسان باشم،؛ یک انسانِ به تمام معنا های خوب، چه لذتی دارد که مفهومِ انسان به معنای واقعی اش در وجودِ مان رخنه کند و این مفهوم در رگ، خون و استخوان های مان جوانه زند و تا اعماقِ وجود ریشه دواند. من زنم، اما از زن بودنم احساس حقارت نمی کنم"...

همچنان، بی مورد نخواهد بود متنِ سخنانِ یکی ازبانوانِ بیست سالهٔ نگون بخت ساکن تخار را در اینجا درج نماییم که درحالتِ بستری دراتاقِ شفاخانه، با یکی ازخبرنگارانِ افغان انجام داده است **" : نامم بازارگُل است. از وقتی خود را شناختم تمام زنده گی ام در رنج و بدبختی بوده. من یگانه اولادِ فامیل بودم وهنوز خود را نشناخته بودم و معنی شوهر را هم نمیدانستم که والدینم بدونِ مشوره با من، مرا برای مردی که زنش در اثرِ ظلم و ستمِ خانواده گی فوت کرده بود، دادند. شوهرم آدمِ بیسواد و بدونِ کسب و کمال است. روزانه مردی کاری { مزدوری } میکند، گاهی هم ازمعدن ذغالِ سنگ می آورد و در بازار میفروشد. چند ماه میشود که کاملاً بیکاراست و با اشخاصی مثل خودش نشست و برخاست دارد. با آنها چرس میکشد. وقتی با دوستانش بخانه می آید؛ من با اطفالم اکثر شبها بیرون از خانه درهوای سرد در کاه خانه میخوابیم، چراکه یک اتاق داریم. روزها وقتی از کار می آید هرچیز را بهانه قرار داده مرا با لگد و آنچه بدست داشته باشد میزند که چرا فلان کار را درست انجام نداده ام و دشنام میدهد. ازازدواجم پنج سال میگذرد، دو طفل دارم که در این مدت هرچه بالایم گذشت صبرکردم، ولی مدتی قبل شوهرم با قنداقِ تنفگ برسرم کوبید، با برچه {برچهٔ تفنگ } میخواست مرا بزند، من از دستش گرفتم، دستم را زخمی کرد که هنوز جای زخم آن جور نشده. بحدی به تنگ آمدم که دیگر زنده گی برایم بی معنی بود. خواستم خودکشُی کنم تا خود را از این زنده گی رنج آور راحت سازم. مرگِ موش { دوای مرگ موش } خوردم. وقتی استفراغ میکردم، پسرکلانم که چهارساله است فریاد کنان به حویلی دوید و گفت که بیایید که مادرم دوا خورده. همسایه ها و شوهرم بخانه آمده مرا درحالِ ضعف روی چهارپایی به شفاخانه انتقال دادند. سه روز بستری بوم، صحتم خوب شد؛ مرا پدر و مادرم بخانهٔ خود شان بُردند. آنان از شوهرم پنج روز وقت گرفتند و گفتند که بعداً خود ما او را به خانه اش می آوریم. سه روز نگذشته بود و من درخانهٔ پدرم زیر صندلی با آنها نشسته بودم که شوهرم بخانه آمد با قهر گفت که چرا به خانه نرفتم. تفنگ چرّه یی در دستش بود، آنرا بطرف من گرفت، فریاد زدم و کمپلی را برسرم کشیدم. صدای فیرخانه را تکان داد. مادرم فریاد زد که بگیرید دخترم را کشت. پدرم از پشتِ وی دوید، ولی نتوانست او را بگیرد. من همین کمپل را از سرم دورکردم، متوجه شدم که خون از دستم جاریست. پدر و مادرم مرا به شفاخانه بُردند، دستم را پانسمان کردند. داکترها گفتند که استخوانِ دستم شکسته، عملیات میخواهد، اما ما بخشِ استخوان نداریم، باید به کندوزبروید، نمیدانم آیا کسی برایش قرض میدهد یا خیر. آیندهٔ ما معلوم نیست که چه خواهد شد؟ "**

(ادامه دارد)

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ